

تبیینات حضرت عبدالبهاء در باره برخی آیات قرآن و احادیث اسلامی

مونا علیزاده

یکی از امتیازات آئین بهائی تعیین مبین آیات الله بنابر نص صریح و قاطع مؤسس و شارع این دیانت است که اختیار و مسؤولیت تأویل و تفسیر و تبیین و تشریح غوامض مسائل الهیه به وی تفویض شده است. جمال قدم این مسؤولیت را در کتاب مستطاب اقدس به فرزند ارشد خود حضرت عبدالبهاء محول نمودند و از این جهت حضرت عبدالبهاء دارای موقعیتی بی‌مثیل و نظیر می‌باشند که در ادوار گذشته بی‌سابقه است. تبیینات حضرتشان منبعی الهی و سرچشمه هدی جهت کشف حقائق اسرار و رموز الهیه امر بهائی و ادیان گذشته می‌باشد. جلوه‌های این موهبت الهی از همان اوان جوانی در ایام بغداد بتدریج نمودار گردید و تفسیر حدیث کنت کنزاً مخفياً که به اشاره جمال مبارک در جواب عالی پاشا از قلم معجز شمیم حضرتشان در آن ایام نازل شد دلیلی آشکار بر این قدرت کامله و علم و احاطه لدتی آن حضرت بود و این امر سبب شد که مردم از جمیع طبقات جامعه از نحل و امم مختلف از ادیان و مشارب متنوع به محضر انورش مشرف شده هر نفسی حاجت خویش را بیان و طالب هدایت و راهنمایی می‌شد. تعدادی از این نفوس سؤالاتی در باره مشکلات مسائل مذهبی و معضلات دینی می‌کردند و به جستجوی جوابی منطقی و شافی می‌گشتند. آجوبه و بیانات حضرت عبدالبهاء در این موارد گنجینه‌ای گرانبها از کشف حقائق و اسرار ادیان سالفه به بشریت اهداء کرد.

تبیینات حضرتشان بعضی بسیار مختصر در یکی یا دو جمله است و بعضی دیگر مطول و در چندین صفحه گنجانده شده و در همه احوال متناسب با مشرب و استعداد و قابلیت شخص سؤال کننده می‌باشد. بعضی از این آثار به شیوه استدلال است و بعضی مبنی بر تأویل آیات الله و برخی دیگر منحصراً توضیح و تشریح مطالب به زبانی بسیار ساده. برای مثال در تفسیر باء بسمله بیان بعضی از مسائل عرفانی و فلسفی اسلامی شده و شواهدی از حضرت علی امیرالمؤمنین و امام جعفر صادق و محی‌الدین عربی آمده است که این روش را می‌توان روش استدلالی نام برد. در صورتی که در شرح آیه " غلبت الروم " هیکل اطهر تعابیر و معانی جدیدی از کلمات و آیات الهیه می‌نمایند که تا کنون در هیچ اثری به آنها اشاره نشده و اشاره می‌فرمایند که این معانی که ذکر شد قطره‌ای از یم علم الهی است زیرا کلام حق دارای معانی لاتعد و لاتحصی است.

قسم سوم مطالب متنوعه از مسائل دینی و آیات قرآنی و احادیث نبوی و احادیث ائمه اطهار را در بر می‌گیرد. و ملاحظه می‌شود که گاهی جوهر و اصل یک مطلب در چند تفسیر مختلف بر

حسب اقتضای زمان و شخص سؤال کننده به صور متنوعی شرح و تبیین شده است مانند مسأله عرفان الهی و لقاءالله و همچنین مسأله خلقت و آفرینش. در این وجیزه سعی می شود که چند نمونه از قسمت اخیر تفاسیر قلم میثاق ارائه گردد:

۱ - "قد ظهر سر التنکیس لرمز رئیس" ^۱

این بیان منسوب به شیخ احمد أحسانی است که در اخبار به وقایع ظهور موعود آمده و دارای دو معنی است:

اولاً: "مقصد تغییر شدید است یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل و تغییر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل واقع گردید دوباره عود می نماید طابقوا النعل بالنعل" ^۲.

ثانیاً: این بیان نشانه سرنگونی و دگرگونی است، زیرا حاکی از آن است که انقلاب عظیمی رخ دهد و محک الهی بمیان آید نفوس در معرض امتحان افتند. در نتیجه ایمان و ثبات و استقامت نفوس عادی أمثال گندم پاک کن آشکار شود و نیز اعراض و اعتراض علمای رسوم دینی که زمام امور ناس در دست آنها بود مانند ذئب (شیخ محمد باقر) و ابن ذئب (شیخ محمد تقی نجفی) عیان گردد و حقیقت (بجعل أعلامكم أسفلکم وأسفلکم أعلامکم) تحقق یابد زیرا نفوسی که خود را أعلم خلق می دانستند و ظاهراً دارای مقام صوری و معنوی بودند در اثر انکار به درجات سفلی تدنی کردند و نفوس مؤمنه ثابت به مراتب قبول و رضای حق فائز شدند.

۲- سبعا من المثانی.

"وَلَقَدْ أَتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ." ^۳

در تبیین این آیه قلم میثاق اشاره ^۴ می نماید که این آیه شریفه را علماء حوامیم سبعة یا سوره فاتحه گفته اند، زیرا سوره فاتحه دارای هفت آیه است، و مثانی از آن جهت گفته شده که دو مرتبه نازل شده یکی در مکه و دیگری در مدینه، پس مقصود هفت آیه ایست که دو مرتبه نازل شده. و نیز گفته شده که چون سوره الفاتحه در نماز تکرار می شود از این جهت سبع المثانی نامیده شده است، و لکن حقیقت اینست که این آیه مبارکه اشاره واضح به نام دو مظهر ظهور الهی یعنی حضرت اعلی و جمال قدم است، زیرا اشاره به ذو الحروف السبع است که تکرار شده است یعنی (علی محمد) و (حسین علی).

و نیز یک معنی دیگر آن اشاره به هفتی است که دو بار تکرار یافته و آن مظهر ظهور کلی الهی در دور فرقان با سیزده بزرگوار که میشود چهارده که مضاعف هفت است.

۳- نفس مطمئنّه و نفس مرضیه:

"يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً" (سورة الفجر آیات ۲۷ و ۲۸)

ترجمه: "ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام (بیاد خدا)، به حضور پروردگارت بازآی که تو خشنود از او و او راضی از توست."

حضرت عبدالبهاء، در بیان مراتب مختلفه نفس انسانی، یعنی نفس ناطقه که حیات و قوام انسان و کمالات صوری و معنوی و علو و پستی او به آن منوط است، می‌فرماید^۵ که این جوهر یکی از نشانه‌های آیات قدرت و عظمت الهیست و دارای شئون مختلفه و مراتب متنوعه و درجات متعدده است و چنان مستعد ترقی در میدان کمالات می‌باشد که می‌تواند تجلی گاه کلیه اَسْمَاء و صفات الهیه گردد و همچنین می‌تواند به اراده و اختیار خود راه سقوط در ظلمات امکان را پیش گیرد و از مبدأ و مرجع و خالق خود دور شود. از این جهت در هر حالتی و رتبه‌ای به قمیصی مقمّص و به اسمی مستی است. مثلاً در حین نزول به اَسفل درجات نقائص عالم امکان و گرفتاری به شئون و زخارف فریبنده آن و خمودت و غفلت از ذکر حق بر آن **نفس اماره بالسوء** اطلاق می‌گردد. و گاهی اوقات هنگامی که وجدان بیدار می‌شود و قدری تنبّه و آگاهی دست می‌دهد و مراتب پستی و ذلت خود را ملاحظه می‌کند به ملامت و سرزنش خویش می‌پردازد در این حین **نفس لوّامه** نامیده می‌شود و اگر چنانچه مراتب ترقی را پیش گیرد به **نفس ملهّمه** مبدل می‌شود یعنی نفسی که به تأییدات ربانیه و عنایات و الطاف مؤید گشته و به دیده بصیرت اسباب بزرگواری و رستگاریش را مشاهده نموده لذا با سعی و کوشش همراه با تأییدات رحمانی موفق می‌شود که از امور فانی چشم‌پوشد و به ساحت ربّ غفور رو آرد. در این مقام قلبش سرشار از محبت الهی گشته بیاد حق دمساز می‌شود و با ملاحظه آثار عظمت و قدرت و شفقت و رأفت پروردگار ایمان او به اطمینان، و اضطراب و هیجانش مبدل به سکون و آسایش جان و وجدان می‌گردد، و در این حالت است که به مقام رفیع تسلیم و رضا فائز شده **نفس مطمئنّه** می‌گردد که اراده خود را در اراده محبوب فانی نموده و از خود خواهشی ندارد. حضرت عبدالبهاء در بیانی می‌فرماید: "گویند که ما شاء الله کان، یعنی هر چه خدا خواهد واقع خواهد شد، در آیه قرآن می‌فرماید **أَوَلَمْ تُؤْمِن قَال بَلَىٰ وَلَكِنْ لَيَطْمَئِنَّ قَلْبِي**. استعداد لازم است. هر چه استعداد بیشتر یابی اطمینان بیشتر حاصل گردد. آئینه هر چه بیشتر صفا یابد انوار آفتاب بیشتر بتابد...^۷ اطمینان قلب و آسایش جان و جنان از فیوضات دین و ایمان و عمل است. این اطمینان جنّت و بهشت جان و روان است. هرنفسی که دارای آن شد دارای سرور روحانی می‌گردد که به او قدرت و حالتی خارق العاده می‌بخشد.

نفس وقتی که به اطمینان رسد، آنچه از بلا یا و قضایای مبرم الهی بر او نازل شود کل مطلوب و محبوب بلکه مراد اوست. اینست که در جمیع احوال و کل شئون راضی به رضای حق است و این مقام **نفس راضیه** است. همین تعبیر را نیز قلم میثاق در تبیین حدیث: **مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَايَ ذِكْرٍ نَمُوْدَه** می‌فرمایند که "رضای بقضا عبارت از این است که در راه خدا هر بلائی را به جان و دل بجوئی و هر مصیبتی را به کمال سرور تحمل نمائی، سم نقیع را چون شهد لطیف بچشی و زهر هلاهل را چون غسل مصفی بطلبی، زیرا این بلا اگر چه تلخ است ولی ثمر شیرین دارد و حلاوت بی‌منتهی بخشد. این است معنی **لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَايَ**".^۸ نفس راضیه چون بتأییدات صمدانیه و فضل و رحمت ربانیه به این مقام آسنی و رتبه علیا می‌رسد مقبول درگاه الهی می‌افتد و **نفس مَرْضِيَّه** می‌شود و چون موفق به طی این مدارج روحانی و سیر در معارج رحمانی گشته به **نفس کامله** تعبیر می‌شود و این نفسی است که متصف بصفات و کمالات الهیست و چنین نفسی قابل دخول در ملکوت‌الله است که جنت ابرار و منزلگه احرار است. این است که در قرآن کریم می‌فرماید **"يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي"**.

انسان وقتی که اراده کند که در راه سیر و سلوک معنوی قدم نهد اگر نظر به استعداد و قابلیت خود نماید ممکن است مأیوس شود زیرا در می‌یابد که این راه، راه سهل و آسانی نیست، ولی حضرت عبدالبهاء اطمینان می‌دهند که "فیوضات ملکوت ابهی مشروط به استعداد و قابلیت نیست. نفس فیض عین قابلیت گردد. چنانکه نفس فعل چون از فاعل به منفعل رسد انفعال گردد، مثلا کسر چون از فاعل انتقال به منکسر نماید انکسار شود در این مقام قابل و مقبول، استعداد و فیض شیء واحد است پس فیوضات ملکوت ابهی به هیچ قیدی مقید نیست، قطره را حکم دریا دهد و ذره را آفتاب کند... در این مقام استعداد و قابلیت را حکمی نه بلکه حکم بر نفس فیض است."^۹ انسان با تشبث به ذیل دعا و مناجات و تفکر در عاقبت امر و حیات آخروی و کوشش در پیروی از احکام الهی می‌تواند راه را جهت کسب فیوضات صمدانیه برای خویش هموار سازد.

۴- ترقی و تکامل صوری و معنوی:

"لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ"

پروردگار عالمیان عالم خلقت را به کاملترین و زیباترین وجه آفریده است و هریک از کائنات را جلوه‌گر آیتی از آیات عظمت خود قرار داده است، و مانند حلقه‌های یک سلسله همه را به یکدیگر وابسته و مرتبط نموده بنحوی که نمی‌توان وجودی را فاقد اهمیت و ارزش شمرد زیرا خلق هر شیء مبنی بر حکمتی و مصدر فضل و عنایتی است، و این آفرینش پر جلال را بدون

اراده و اختیار بر طبق یک قانون طبیعی به سیر و حرکت و جنبش درآورده است و از این جهت هر کدام از مخلوقات در رتبه خود و در فلک خود در حرکت است و به این موهبت مفتخر. در این میان فقط کائنات ذی روحند که دارای اراده‌ای هستند که مقید به حدود رتبه آنان است. مثلاً حیوان که دارای اراده می‌باشد چون فاقد عقل و هوش و ادراک است، از این جهت در مرتبه پائین‌تر از انسان قرار دارد، لذا اگر حرکتی نماید که بر خلاف قانون طبیعی باشد معذور است. اما انسان که اشرف مخلوقات و دارای اراده و اختیار کامل و به خلعت عقل و ادراک مزین است البته باید در جمیع کمالات بر سائر کائنات متفوق و ممتاز گردد. حال اگر خود را عمداً از این فضل و موهبت محروم نماید و عنایت الهیه را به هدر دهد البته از رتبه والای انسانی تدنی نموده، از حیوان هم پست‌تر شود زیرا هیچ کائناتی از لطف و مرحمت ربانی خود رامحروم نمی‌سازد مگر انسان که در اثر غرور و نادانی به دام کفر نعمت گرفتار می‌شود، این است که می‌فرماید: "ولقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقویم ثم رددناه أسفل السافلین". چه بسیار است لحظاتی که ضعف بشری بر نفس انسانی غالب می‌گردد و در آنی او را به هاویه غفلت می‌کشاند، اما از آنجائی که رحمت حق همیشه بر غضبش سبقت گرفته است هرگاه انسان متنبه و متوجه شود و توبه و انابه کند از این دام رهائی یافته مظهر "الذین آمنوا و عملوا الصالحات" ^{۱۲} می‌گردد.

انسان باید در دوره حیات کمالات جسمانی و روحانی را توأمأ طی کند زیرا هر یک مکمل دیگری است و حسن و ملاحظت وجود انسانی منوط به هر دوی آنهاست. همان طوری که به صورت تدریجی نطفه در عالم رحم مراتب تکامل را طی می‌کند تا به مقام "فتبارک الله أحسن الخالقین" ^{۱۳} می‌رسد و بعد از آن دوران طفولیت و صباوت را می‌گذراند تا به مرحله بلوغ برسد یعنی مرحله‌ای که در آن قدرت درک و کشف اسرار کائنات و وقوف بر حقائق امور حاصل می‌شود، به همین نحو باید تدریجاً و مستمرأ طی مراتب کمالات روحانی را نمود و شرط این راه استقامت است زیرا می‌فرماید "إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ" ^{۱۴} انسان باید با اراده و تصمیم محکم و استوار راه ترقی و پیشرفت را بپیماید و فتوری و خللی به خود راه ندهد و همیشه متذکر باشد که در آیه کریمه می‌فرماید "إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ" ^{۱۵} حال اگر نفسی مؤید و موفق به این مهم گردید تجلی کامل آیه مبارکه "ولقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقویم" میشود و این راهی است که یاران باید به جان و جان بکوشند تا مسیرش را طی نمایند و مظهر صفات بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی گردند.

۵- مقصود از آیه کریمه: "وَالْفَجْرُ، وَلَيَالٍ عَشْرٌ" ^{۱۶}

در بعضی از آیات قرآنی خداوند به اوقات مختلف قسم یاد می‌کند مثلاً: "و العصر إن الإنسان لفی خسرٍ ... " ^{۱۷} ایضا "واللیل إذا یغشی، والنهار إذا تجلی" ^{۱۸} و آیات مشابه ^{۱۹}. و مفسرین هر کدام به نحوی به شرح و تفسیر این آیات پرداخته‌اند. در تبیین آیات مبارکه اول و دوم سوره الفجر

حضرت عبدالبهاء اشاره می‌نماید^{۲۰} که مفسرین گفته‌اند که لیال عشر، ده شب آخر ذی الحجه و شبهای اخیر شهر رمضان می‌باشد که از اهمیت خاصی برخوردارند زیرا گفته شده است که قرآن در اواخر ماه رمضان و در ليله القدر نازل شده. اما حقیقت این است که این ده شب، شبهایی بود که در آن ذات الهی به جمیع اسماء و صفات بر هیکل مکرم حضرت رسول تجلی نمود و این در ایام بدایت نزول وحی درغار حراء بود که حضرت رسول اکرم به راز و نیاز می‌پرداختند. در این لیالی اسرار الهی و حقائق ملکوتی بر آن حضرت مکشوف شد و آیات بینات آفاق را احاطه نمود و انوار شمس حقیقت بر عالم ناسوت اشراق نمود.

مظاهر ظهور گرچه از بدایت عظمت مقام و امتیاز ایشان از سائر خلق واضح و عیان و از اطوار و رفتار و گفتارشان آثار جلال و جمال نمایان است و لکن قبل از بعثت و اظهار امر هر کدام به نحوی به خلوت و کناره جوئی از خلق پرداخته آماده تحمل ثقل عظیم رسالت می‌شدند و این امری است که اکثر مظاهر مقدسه اختیار نمودند، درباره ده روز دور حضرت موسی در قرآن کریم چنین بیان شده: "وواعدنا موسی ثلاثین لیلۃ و أتمنناها بعشر فتم میقات ربه أربعین لیلۃ"^{۲۱} و این ده شب اخیر ایام بعثت آن حضرت بود.

حضرت عبدالبهاء بر این آیه تفسیر دلنشین دیگری اظهار داشته‌اند که در آن وجه صبیح و منیر جمال محمدی را به فجر و طره سوداء و دو ابرو و چهار مژگان و دو سیل و محاسن که جمعاً ده میشود را به ده شب تشبیه نموده‌اند. سپس اشاره می‌نمایند که این آیه مبارکه حاوی معانی دیگری می‌باشد که مجال تبیین آن برای حضرتشان در آن وقت میسر نبود.

۷- در باره مجازات و مکافات جسمانی و روحانی:

"يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ"^{۲۲}

"لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى"^{۲۳}

"وَلِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً"^{۲۴}

از حضرت عبدالبهاء سؤال شده است که جهت اجراء قصاص لابد باید شخصی اقدام نماید و قصاص را اجراء کند، نفس این عمل مستلزم اجراء قصاص بر این شخص می‌شود. در این صورت لازم است که تسلسل بمیان آید. این چگونه است؟

در بیان این مطلب قلم میثاق شرح می‌دهد که مجازات بر دو قسم است یکی انتقام است که مذموم است زیرا مبتنی بر غرض و هوای نفس است و دیگری قصاص است که مبتنی بر احکام الهیه و أساس عدالت است. از این جهت شخص مجری قصاص چون حکم الهی را به جا می‌آورد

مستحق مکافات خیر است نه مجازات.

اما آیا رفتار و کردار سوء پدر اثرش به پسر می‌رسد و پسر به مجازات پدر گرفتار می‌شود یا نه؟ آنحضرت می‌فرماید: "بدان که این بر دو قسم است. یک قسم تعلق به روحانیات دارد، یک قسم تعلق به جسمانیات. آنچه تعلق به روحانیات دارد پسر به جرم پدر مؤاخذه نمی‌شود، زیرا پسر سعید است و پدر شقی، "یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی"، "لا تزروا زرة و زر أخرى" و آنچه تعلق به جسمانیات دارد لابد است که ظلم و تعلق اعمال قبیحه پدر سبب مضرت پسر می‌شود. در این مقام در قرآن می‌فرماید "ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافاً" یعنی باید انسان رحم بر ایتم بکند که مبادا ذریتی ایتم از او بماند و سوء رفتار او یعنی ظلم به ایتم سبب ذلت اولاد خود شود. مثلاً ملاحظه بفرمائید که شخصی ظلماً و عدواناً خون جمعی بریزد و اموال ناس را تالان و تاراج نماید و هزار خانمان و دودمان را بر باد دهد. البته آن شخص شقی بعد از رجوع به اسفل جحیم سبب نکبت و ذلت و عدم رستگاری اولاد و احفاد شود مظلومان به انتقام برخیزند و به انواع وسائل در هدم بنیانش کوشند. این است که گفته می‌شود "الجزء من جنس العمل وعلیک البهء". ع ۲۵

۸- حدیث: الشقی شقی فی بطن أمه و السعید سعید فی بطن أمه. ۲۶

این مسأله افکار بسیاری را به خود جلب کرده است که انسان تا چه اندازه در شکل دادن سرنوشت خود مسیر و یا مخیر است؟ آنچه که از این حدیث به دست می‌آید نشان دهنده آن است که خداوند سرنوشت انسان را از همان بدایت وجودش معین و مشخص فرموده است و انسان هیچ مدخلیتی در این مورد ندارد، اما حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرماید^{۲۷} که این بیان اشاره به کمال علمی حق است که محیط بر حقائق اشیاست. در مرآت علم الهی زمان و وقت مطرح نیست. حقیقت هر شیء به جمیع حالاتش نزد حق معلوم و مکشوف است. مثالش مانند باغبانی است که میداند این درخت میوه تلخی به بار می‌آورد و دیگری میوه شیرینی. اما مجرد علم به این واقعیت دلیل و سبب حصول آن نیست، بلکه نشانه‌ای از دانائی و آگاهی باغبان بر حقیقت درخت است. و انسان با اراده و عقل خود سازنده سرنوشت خویش می‌باشد.

۹- حکایت ناقه صالح.

"كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا، فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمُ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا، وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا". ۲۸

این آیه کریمه اشاره به داستان حضرت صالح و قوم ثمود است که متأسفانه در کتب تاریخ اطلاعات موثقی در باره این قوم و محل سکونتشان قید نشده است. در آیات قرآنی جهت تذکر و

تنبه در عاقبت اعراض از امر الله در مواقع متعددی نام قوم ثمود و عاد و سدوم که پیامبران الهی حضرت صالح و هود و لوط در میانشان ظاهر شدند به میان آمده است. در مورد حضرت صالح ذکر شده که طبق درخواست قوم ثمود که از او معجزه‌ای خواستند تا به امرش ایمان آرند و به عنوان دلیلی بر حقانیت دعوی‌ش، ماده شتری را به عنوان امانت و آیت الهی در بین قوم به ایشان معرفی نمود که با سائر شترها فرق داشت و مقرر شده بود که یک روز آن شتر از چاه آب سیراب شود و روز دیگر قوم ثمود از آن چاه استفاده نمایند و آن روزی که مخصوص شتر بود از پستانش آنقدر شیر بدست می‌آمد که همه مردم را کفایت بود. حضرت صالح قوم ثمود را اطمینان داد مادامی که این شتر در میان ایشان در امان است ایشان نیز از عذاب و قهر خدا در امان خواهند بود. مدتی بر این نهج میگذرد تا این که مغرضین و معاندین همدست شده ناقه را ذبح می‌کنند. و طبق وعده الهی پس از سه روز دچار قهر و سخط الهی می‌شوند، چنانچه که از ایشان هیچ اثری و ثمری باقی نمی‌ماند.

قلم میثاق شرح می‌دهد^{۲۹} که مقصود از ناقه صالح نفس مقدس مظهر ظهور بود که به دست قوم عنود گرفتار و به انواع محن و بلا یا گرفتار شد، پس "دمدم علیهم ربهم بذنبهم" یعنی خداوند ایشان را به علت آنچه مرتکب شدند از مواهب الهیه محروم نموده و تا ابد آن قوم را در غفلت و بدبختی و جهل و حرمان از الطاف حق وا گذاشت. در بیانی حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

"ناقه صالح در آثار مبارک اشاره است که نفس مقدس صالح بود و از لبن معانی که پستان رحمانی آن وجود مبارک است رزق روحانی و لبن رحمانی نازل، اما نفوس خبیثه آن ناقه الهیه را پی نمودند و انکار کردند و تکذیب نمودند و به عذاب الیم حرمان و کفران و طغیان گرفتار شده به هلاکت ابدی افتادند. و اما آن چشمه، چشمه حیات این جهان بود و من الماء کل شیء حیّ آن قوم عنود خواستند که زندگی این جهان فانی به تمامه شایان ایشان باشد. لهذا به انکار و استکبار و اذیت و اضطهاد قیام کردند و آن ناقه الهی را پی نمودند و چون آن ناقه الهی را انکار کردند نتیجه و اثر آن حضرت از میان قوم خروج نمود و غائب گردید. این است که مذکور است که نتیجه ناقه راه به کوه و صحرا نهاد و غائب گردید و آن قوم به خسران ابدی افتادند و به انعدام سرمدی مبتلا گشتند..."^{۳۰}

۱۰- "وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ"^{۳۱}

این بیان مبارک در آیه ۱۷ سوره حاقه نازل شده است. در این سوره مبارکه ذکر اقوام پیشینی گشته که ندای الهی را نادیده گرفتند و به مبارزه و اعراض و اعتراض حق پرداختند و در نتیجه گرفتار قهر و غضب الهی شدند، مانند قوم عاد و ثمود و فرعون مصر. سپس ذکر روز قیامت و علامات آن می‌شود که من جمله این نشانه است که در آن روز عرش خدا را هشت ملک

برمی‌گیرند. حضرت عبدالبهاء در توضیح این آیه مبارکه می‌فرماید^{۳۲} که اشاره‌ای صریح به عدد اسم اعظم است زیرا بعد از عدد هشت عدد نه است که مطابق با اسم اعظم است.

۱۱- تفسیر حدیث مشهور علم 'بیست و هفت حرف است.'^{۳۳}

قال ابو عبدالله ع: العلمُ سبعةٌ و عَشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّسُلُ حَرْفَانِ، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أُخْرَجَ الْخَمْسَةُ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا فَيَبْتُهَا فِي النَّاسِ وَ ضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبْتُهَا سَبْعَةٌ وَ عِشْرِينَ حَرْفًا.

این حدیث از احادیث مشهوره شیعه است که در اکثر کتب معتبر مذکور است^{۳۴}. و مضمونش این است که علم بیست و هفت حرف است و جمیع آنچه که مرسلین آورده‌اند دو حرف است و مردم تا امروز بیش از دو حرف نشناخته‌اند، پس اگر قائم ما قیام کند بیست و پنج حرف را ظاهر می‌نماید و بین مردم منتشر می‌کند و دو حرف سابق را نیز بآن منضم می‌نماید تا آنکه بیست و هفت حرف منتشر گردد.

این حدیث اشاره‌ای روشن و صریح به عظمت و جلال ظهور حضرت قائم و دور بدیع است. آنچه که در عالم از کمالات صوری و معنوی از قرون اولی تا کنون به همت انبیا و مرسلین تأسیس شده بمنزله دو حرف است، ولكن با ظهور قائم علوم و فنون و اکتشافات و اختراعات و کشف حقائق و اسرار بدیعه و تأسیسات عظیمه مدنیّت و سیاست و غیرها چنان جلوهای شدید بنماید که آثار سابقه را تحت الشعاع قرار دهد، و از آنجائی که مادیات عنوان روحانیات است، مسلماً همان‌گونه نیز تحول و تطوّر و تغییر و تبدیلی اساسی و کلی در قوای روحانی عالم انسانی دست خواهد داد و قابلیت و استعداد بدیعی یافته، موفق به کشف حقایق ملکوتی و درک اسرار لاهوتی خواهد نمود، و این امور از مواهب و مزایائی است که مختص این ظهور مبارک است.

۱۲- مقصود از قصور و نقائص بشری که به انبیای الهی منسوب می‌گردد:^{۳۵}

... "وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى " "وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا"^{۳۶}

"وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ"^{۳۷}

"إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ"^{۳۸}

در بعضی از سوره قرآنیه آیاتی زیارت می‌شود که در آن حق جلّ و عزّ مظهر مقدسی را مورد عتاب و ملامت قرار می‌دهد، مانند این آیات مبارکه که خطاب به حضرت رسول اکرم است "انا

فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر" و يا "عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ إِنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ..."^{۳۹} و "ووجدك ضالا فهدى"^{۴۰}، و نیز "أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ، وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ، الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ..."^{۴۱}. با چنین آیاتی که دارای همین لحن و خطاب می باشد حضرت یونس و حضرت آدم و دیگران نیز مورد خطاب حق واقع شده اند. زیارت این گونه آیات مقدسه این سؤال را مطرح می کند که آیا مظاهر مقدسه مانند سائیرین مرتکب اعمالی می شوند که منافی رضای حق است؟ و آیا قصور و گناه به بارگاه ایشان راه دارد؟

در نصوص الهیه به تصریح در حق انبیا و مرسلین الهی ذکر عصمت کبری شده است. این مقام و موهبت مختص به این وجودات مقدسه است، ایشان مظهر تجلی جمیع اسماء و صفات الهی می باشند، حقیقت ذات و مقامشان ورای ادراک عقول و نفوس در رتبه خلق است. مظهر ظهور الهیه شمس حقیقت است، نور علی نور است که از انوار او عالم آفرینش درخشنده و تابان می گردد. آیا می شود تصور نمود که نور از خورشید منقطع شود و تاریکی او را فراگیرد؟ بلی ممکن است ابرهای تیره ای که در آسمان است مانع از رسیدن آن نور به زمین شود و دیده ها را از مشاهده انوار منع کند، ولی این ابرها عوارضی است که مختص به کره زمین است و اثری در خورشید و نور آن ندارد، بنا بر این باید اذعان کرد که این آیاتی که دال بر عصیان و خطای انبیای الهیست و مباین عصمت کبری، آیات متشابهات است، نه محکمت، و قلم میثاق به بیانی واضح و روشن آنها را تبیین و تفسیر نموده، من جمله:

"وعصى آدم ربه فغوى ولم نجد له عزما". مراد از قضیه حضرت آدم معانی باطنی آنست^{۴۲}. مقصود از درخت شجره حیات است که اصلش ثابت و فرعش در آسمان ممتد و میوه پرتراوت و نضارتش پاینده و همیشگی است. این شجره اشاره به مقام بلوغ عالم که مختص به سید وجود و حبیب رب و دود حضرت رسول اکرم است می باشد. حضرت آدم خواست که در آن دور و عهد کمالات الهیه و شئون رحمانیه ای که مختص به وقت و دور محمدی است ظاهر و عیان گردد، پس به این خطاب مخاطب شد که این امر غیرممکن و محال است، مانند ظهور و بروز عقل و نُهی در جنینی که هنوز در رحم مادر است، و چون آن حضرت تمنای این امر محال را نمود گرفتار عسرت و زحمت شد که عبارت از اخراج از بهشت برین بود. البته این تحریم و منع، منع تشریحی تحریمی نبود، بلکه منع وجودی بود، مثل منع جنین از شئون فرد بالغ رشید.

دیگر حکایت حضرت یونس و گرفتاری در درون ماهی است "و ذا النون إذ ذهب مغاضبا فظن أن لن نقدر عليه فنادی فی الظلمات..." حضرت عبدالبهاء در تبیین این قضیه می فرماید: "حضرت یونس علیه السلام چون مونس درون حوت طبایع و عناصر شد و در ظلمات امکان مبتلی گشت، یعنی از عالم ملکوت وجود که انوار لامکان است جدا شد در حیز امکان موجود گردید. پس حقیقت ذو النون کینونت شاخصه او، و حوت جسد عنصری و هیکل بشری و حقیقت ظاهره او،

بحر عالم امکان است و شعون ظلمانی اکوان، و چون در این تنگنای تنگ و تاریک افتاد از حقیقت جان و وجدان ندا کرد سبحانک انی تبت الیک.^{۴۳}

از آنجائی که رحمت حق بر غضبش سبقت داشته و شفقت و رأفتش همیشه شامل حال عباد بوده، از این جهت در بعضی موارد که خطاب عتاب و ملامتش را متوجه مظاهر مقدسه می‌نماید در واقع این خطاب به بندگان می‌باشد ولی چون رحمن رحیم نمی‌خواهد بر سمع عبادش ثقیل و سخت و گران افتد از این جهت مظاهر رحمت و عطوفت و عنایت خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و به نحوی غیر مستقیم عباد را متوجه و متنبه می‌کند. برای مثال بیان حبیب نجار خطاب به قوم که می‌فرماید "و مالی لا أعبدُ الذی فطرنی و إلیه تُرجعون". در حقیقت به ایشان می‌فرماید که شما را چه باشد که آفریدگار خود را عبادت نمی‌کنید. و یا آنجائی که به این خطابات شدید به حضرت محمد می‌فرماید: "فاسْتَقِمِ کما أمرت" و نیز "و وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى" کلیه این خطابات در حقیقت متوجه مؤمنین است و خداوند به طور غیر مباشر بدین وسیله ایشان را هدایت می‌فرماید.

اما بیان حضرت سلیمان علیه السلام که می‌فرماید: "رَبِّ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي"^{۴۴} این امید و آرزو در نزد اولو النهی بسیار مقبول و ممدوح است. زیرا شؤون عالم امر و انبیای الهی قابل قیاس با شؤون بشری عالم خلق نیست و بشر نیز قادر بر درک آن نمی‌باشد. از این جهت تمنا و آرزوی حضرت سلیمان به مانند تمنای یک انسان عادی نیست و یا آنجائی که در قرآن کریم می‌فرماید "أَمَّنَ الرَّسُولُ بَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ" این ایمان مانند ایمان سائر مؤمنین نیست بل این مقام مقام حسنات الأبرار سیئات المقربین است.

باری آنچه که مسلم است این است که انبیای الهی و مظاهر مقدسه دارای عصمت کبری می‌باشند و هرگز ارتکاب گناه و عصیان به درگاه ایشان راه ندارد، اما به علت حکمتهای بالغه مکنونه حق تعالی به این گونه بیاناتی ایشان را خطاب می‌نماید تا نفوس مؤمنه هوشیار و دانا با نهایت خضوع و خشوع به درگاه کبریا رو آرند و هرگز مال و منال و جاه و مقام ایشان را از راه تواضع و فروتنی منحرف نکنند، به کمال تنبه و آگاهی متذکر باشند که اگر مظاهر مقدسه به چنین بیاناتی مخاطب گشته‌اند پس شأن بشر غافل گنه کار چه خواهد بود. چنین حالتی باعث تذکر و تنبه و در نتیجه ترقی روحانی و مادی انسان می‌شود.

۱۳- مقصود از خواب اهل کهف:

حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرماید: "آن قوم در نوم جسمانی نبودند اما خواب، غفلت از این سراسر و چون آن نفوس از این جهان به کلی منقطع بودند و دل به عالم دیگر بسته بودند حکم نیام حاصل نمودند و رؤیای حقیقی مشاهده کردند و آنچه در مدت مدیده از برای خلق

میسر نمی‌گشت در مدت قلیله از برای ایشان حاصل می‌شد. چون نظر به اهل عالم بنمودی مسلکی را که سیصد و چیزی از سنه می‌توانستند طی نمایند آن نفوس مقدسه در مدت قلیله آن مسافت بعیده را طی نمودند... "۴۵ اما آن غاری که به آن پناه بردند شریعت الهیه است که رحمانیت صرفه می‌باشد. این نفوس مقدسه به نفحات روحانیة ربانیه بیدار و آگاه گشتند.

۱۴- حکمت عدد دوازده و تعداد نجوم ائمه هدی:

حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرمایند:

"بنویس اولاً چون آفتاب اثیر را در فلک بروج دوازده برج محقق و مقرر است، لذا حکمت الهیه چنین قرار گرفت که شمس حقیقت را هم در فلک احدیت دوازده برج مقرر باشد، چه که تثلیث را که حقیقت ولایت است چون در تربیع که حقیقت نبوت است ضرب نمائی عدد دوازده ظاهر گردد. این است که منجمان می‌گویند *إن التثلیث عین التریع* و دیگر آنکه چون حروف کلمة توحید که *لا اله الا الله* است و کلمة نبوت که محمد رسول الله است ترکیب از دوازده حرف است مقتضی حکمت الهیه چنین بود که مظاهر ولایت که عبارت از تفصیل اجمال هستند نیز در عدد دوازده ظاهر گردد تا هر حرفی از این حروف در عالم ملک مطلع و مشرق انوار احدیت باشند." ۴۶

البته این عدد فقط مختص به ائمه اطهار نیست، زیرا در دور حضرت خلیل حضرت یوسف در رؤیای صادقه خود مشاهده نمود که یازده کوكب حضرتش را سجده می‌نمایند که با خود آن حضرت می‌شوند دوازده، و در دور حضرت موسی دوازده سبط و نقیب بودند که آنجم سماء تفرید و تجرید آن دور محسوبند، در زمان حضرت مسیح دوازده حواری و در عصر حضرت محمد دوازده امام حروف کلمة توحید و ماههای تابان آسمان اسرار الهی بودند.

۱۵- حدیث "العلم علمان، علم الأبدان و علم الأديان".

این حدیث مروی از حضرت رسول اکرم است که در آن علم طب مورد تعریف و تقدیر قرار گرفته است و ذکر آن مقدم بر علم اديان آمده. مفسرین در این باره چنین تفسیر نمودند که گرچه شرائع ملکوتیه و اديان الهیه طب روحانی است که توسط اطبای معنوی جهت علاج امراض روحانی بشر تجویز می‌شود و لکن چون اداء فرائض دینی و قیام به وظائف روحانی منوط به صحت و سلامت جسم عنصری می‌باشد از این جهت طب ابدان مقدم بر طب اديان شده است. این تفسیر موافق صواب است و نیز حضرت عبدالبهاء توجیه لطیف دیگری را بیان نموده می‌فرمایند هدایت و معرفت الهی که منجر به تخلق به صفات ملکوتی و عمل به شیم رحمانی می‌شود اهم امور و مطلوب و مراد نفوس آگاه که دارای بصیرت و دیده حقیقت بین هستند می‌باشد. از آنجائی که بین معالجه بوسیله طب جسمانی و طب روحانی تطابق تام و تشابه کامل حتی در نکات جزئیة وجود دارد از این جهت مبلغین امرالله و نفوس نفیسه‌ای که به هدایت خلق

می‌پردازند مسلک و روش اطبای جسمانی را پیش گرفته و مردم را معالجه می‌نمایند، یعنی همان طوری که طبیب مرض را تشخیص داده علاج مناسب را تجویز می‌کند و سپس راه صبر و مدارا و ملاطفت با مریض را پیش می‌گیرد تا اعتدال مزاج و سلامت کامل دست دهد، به همین نحو حکیمان الهی نیز عمل نموده در بدایت امر تشخیص امراض معنویۀ فرد را داده، برحسب استعداد و قابلیت و طاقت و تحمل او علاج مناسب را ترتیب می‌دهند. سپس راه صبر و تحمل را پیش گرفته با شفقت و رأفت و محبت و مهربانی با او مدارا می‌نمایند تا این که به فضل الهی به عرفان حق مؤید گردد و به کل الخیر فائز شود. البته بدیهی است که این روش مسلک اهل بهاء است. در بیانی حضرت عبدالبهاء یاران الهی را چنین نصیحت و هدایت می‌فرمایند: "در این کور اعظم مدار رفتار و گفتار کردار احبای الهی بر این منوال است و طب باطن را به طب ظاهر تطبیق و قیاس لازم. لهذا در حدیث طب آبدان مقدم شمرده شده است، چه که میزان عمل و قیاس است و مقیاس لابد مقدم است. پس ای پزشک دانا اگر حذاقت کامله خواهی و حکمت جامعه جوئی جمع بین طبین نما و به این جناحین پرواز کن یعنی طبیب اجسام باش و حکیم ارواح و پزشک دلها و معالج جانها. جسم علیل عالم را دواى نافع باش و مزاج ضعیف آدم را داروی نافع. سمّ جهل و غفلت را دریاق اعظم شو و زهر احتجاب و سوء اخلاق را پاد زهر مکرم گرد تا از افق طب الهی چون آفتاب بدرخشی واز مشرق حکمت ربانی چون مه تابان طالع شوی و حیات روحانی و زندگی جاودانی مبذول داری. والبهاء علیک و علی الذین عالجوا القلوب بنفحات الله ع ^{۴۷}."

۱۶- حدیث "لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ مَا از دَدْتُ یَقیناً" و مسأله لقاء الله. ^{۴۸}

مسأله لقاء الله نه فقط آیات بسیاری را از قرآن کریم به خود اختصاص داده بلکه احادیث بی‌شماری از حضرت رسول و ائمه اطهار نیز مروی است که کل از حتمیت زیارت و مشاهده حق جلّ و عزّ در یوم قیامت به چشم ظاهر سخن می‌گویند. از زیارت این گونه آثار چنین به نظر می‌رسد که در مفهوم و معنای آنها تضاد و اختلاف وجود دارد. مثلاً در آیه‌ای نازل: "إِعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ" و در آیه دیگری چنین آمده: "لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ". یا این که در بیانی حضرت رسول اکرم می‌فرماید: "سَتَرُونَ رَبَّكُمْ کَمَا تَرَوْنَ الْبَدْرَ فِی لَیْلَةٍ أَرْبَعٍ عَشَرَ" و به صراحت زیارت و لقاء حق را عیاناً شهوداً تأکید نموده‌اند، در صورتی که در بیانی دیگر فرموده‌اند: "مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ". از حضرت عبدالبهاء در این باره استفسار شده است و در شرح این گونه مسائل، حضرتشان اشاره‌ای کلی به چهار عالم یعنی عالم جماد و گیاه و حیوان و انسان نموده توضیح می‌دهند که همان گونه که امکان درک حقیقت هر رتبه مافوقی برای رتبه ادنی مستحیل و محال است به همین نحو امکان مشاهده و درک حقیقت عالم حق برای عالم خلق غیرممکن است. اما از آن جایی که در جمیع عوالم الهیه و در جمیع اشیاء و

در هر مقام و رتبه‌ای اَسْمَاء و صفات الهی دارای تجلیاتی است که حکایت و دلالت بر عالم حق می‌کند، و فقط از راه تفحص و تمعن در این گونه دلائل و نشانه‌ها است که ما موفق به معرفت یزدان می‌شویم این است که در قرآن کریم نازل شده: "سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ...". زیرا ذره‌ای و کائنی و مخلوقی نیست که نشانه‌ای از آثار جلالیه و یا آثار جمالیه حق جلّ و عزّ در او نباشد. در این میان انبیای الهی و مرسلین ربانی آئینه تمام نما و تجلی‌گاه جمیع اسماء و صفات الهیه‌اند و معرفت ایشان نفس عرفان یزدان است. چون نظر به این جنبه افتد حقیقت بیان حضرت علی علیه السلام واضح گردد که فرموده: "لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيْنًا". یعنی اگر پرده حجاب از میان رود بر ایقان من افزوده نخواهد شد و نیز در همین زمینه بیان دیگری فرموده: "وَرَأَيْتُهُ وَعَرَفْتُهُ فَعَبَدْتُهُ لَا اَعْبُدُ رَبًّا لَمْ اُرَهُ". یعنی پروردگار خویش را دیدم و شناختم پس او را پرستش نمودم. عبادت نمی‌کنم پروردگاری را که ندیده باشم. از جهتی دیگر وقتی نظر را معطوف به عجز و قصور از ادراک ذات غیب منیع لایدرک در رتبه احدیت کنیم و جمیع راههای عرفان را بسته یابیم و کلیه موازین ادراک و فهم بشری را در عرصه شناخت و فهم حقیقت کلی الهیه ناقص بل معدوم و *السَّبِيلُ مَسْدُوْدٌ وَالطَّلَبُ مَرْدُوْدٌ* یابیم در این رتبه معنای واقعی بیان حضرت رسول عیان و روشن شود که می‌فرمایند "مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ".

با این توضیح لطیف و جامع و جزیل حضرت عبدالبهاء حل یکی از معضلات مسائل عرفانی را فرموده‌اند که موافق عقل و منطق و قابل قبول همگان می‌باشد.

۱۷- مقصود از ملائکه و جن:

در کتب مقدسه ادوار گذشته صحبت بسیار از ملائکه و جن به میان آمده است. در قرآن کریم سوره‌ای به نام سوره الجن نازل شده و از ملائکه و جن در بسیاری از سوره‌های دیگر اشاره شده. طلعات مقدسه این دور مبارک به تفصیل مقصود و معنی را شرح و تفسیر نموده‌اند که در سطور آتیه به برخی از تبیینات قلم میثاق اشاره می‌شود.

قبل از هر سخنی باید در نظر داشت که حروف و کلمات الهیه دارای معانی و حقائق متعدد لاتحصی می‌باشد و آنچه که از قلم حق به بشر خطاب می‌شود اکثراً در حیطة قدرت فهم و ادراک آدمی است ولی گاهی تجلی عظمت و جلال تراوشات بیان الهی که ما فوق استعداد بشری است لسان حق نظر به رأفت کبری و شفقت عظمی این مطلب را به ما گوشزد می‌نماید تا در این میدان قدم نگذاریم زیرا نتیجه‌ای جز حسرت و تعب ندارد.

با توجه به مطلب فوق حضرت عبدالبهاء در تبیین معنای ملائکه می‌فرمایند که دارای مفاهیم متنوع می‌باشد، در مقامی منظور نفوس مقدسه‌ای هستند که به ذیل تقوی متمسک و از رذائل

دنیای دنیه در کنارند و به مدد مواهب رب جلیل موفق به کسب فضائل و صفات رحمانی گشته و به آنچه حق امر نموده متمسک و عاملند. از این جهت حقیقت و سریرتشان مَلک صفت و منعکس کننده صفات الهیه است. ذکر این نفوس مقدسه در آیات مبارکه به اسامی و اوصاف متنوعی آمده، من جمله "حَمَلَةُ الْعَرْشِ" یعنی آنانی که عرش الهی را بر دوش می‌گیرند. مقصود از عرش قلب انسان مؤمن است، چنانچه گفته شده که "قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ" و در کلمات مبارکه مکنونه می‌فرمایند: "فَوَإِذْكَ مَنَزَلِي قَدْسَهُ لِنَزُولِي وَ رُوحَكَ مَنظَرِي طَهْرَهُ لِظُهُورِي". فؤاد تجلی‌گاه آیات عقل و جایگاه بروز الهامات قلب است و نفوسی که دارای قلب پاک صافی هستند و محبت سلطان لایزال و تجلی جمال رحمانی در قلوبشان منعکس شده و با مددگیری از عقل، عملاً و قولاً آنچه را که حق امر نموده عاملند در این مقام ملائکه "حمله العرش" به ایشان اطلاق می‌شود.

در مقام دیگر ملائکه انبیا و مرسلین الهی هستند که با آیات بیّنات و دلائل محکمه متنوعه مختلفه مردم را به معرفت یزدان هدایت و دلالت می‌نمایند، چنانچه در قرآن کریم آمده "الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَ ثُلَاثَ وَرُبَاعَ"^{۴۹} و منظور از این بال و پر شؤون آیات و اقسام مختلفه بیّنات و دلائل جلال و جمال رحمانیه است که به مثابه مشعلهای هدایت مردمان را به شاهراه حقیقت و معرفت راهنمایی می‌کند و طیور قلوب صافیه را به اوج علا پرواز می‌دهد و به بهشت محبت یزدان می‌رساند. تعبیر دیگر از بال و پر تائیدات و توفیقات و مواهب رب مجید است که به واسطه آن انسان مدارج ترقی روحانی خود را طی می‌کند. در هر صورت اگر انسان به سمع فؤاد و گوش جان آیات رحمان را استماع کند و به درک و فهم معانی مستوره در آن مؤید و موفق گردد چنان لذت و حظ روحانی برد که در طرفه‌العینی از عالم ناسوت به عالم ملکوت و جهان لاهوت پرواز نماید و مقامات راستی و درستی را طی کند.

در مقامی دیگر مقصود از ملائکه احکام الهی و شریعت ربانی است که باعث حیات و ممات است. این احکام چون نفحه حیات باقیه در ارواح می‌دمد و باعث تولد روحانی نفوس مؤمنه می‌گردد اسرافیل حیات است و چون علت حفظ و صیانت بشر است ملائکه حافظات است. و چون روگردانی و اعراض از آنها علت مرگ روحانی است بر آن نام عزرائیل اطلاق می‌شود و به همین نحو در هر مقامی به اسمی مسمی می‌گردند. حضرت عبدالبهاء، جهت توضیح، بیان مقدس جمال قدم را در جواب شخصی که از جبرئیل سؤال کرده بیان می‌فرماید قوله الکریم: "و اما ما سألت من جبرئیل، اذاً جبرئیل قام لدى الوجه و يقول يا ايها السائل فاعلم اذا تكلم لسان العظمة بكلمته العليا يا جبرئیل تراني موجودا على احسن الصور في ظاهر الظاهر. لا تعجب من ذلك ان ربك لهو المقتدر القدير"^{۵۰}.

در باره مفهوم جن. در قرآن کریم نازل: "وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ"^{۵۱}. خداوند عالمیان انسان را از چهار عنصر آب و آتش و باد و خاک خلق نمود و از آتش حرارت و در نتیجه حرکت ایجاد شد و طبیعت آتش بر سائر طبایع در انسان غلبه نمود و چون حقیقت و جهت این عنصر ناری که آیا متوجه بسوی حق است یا بغیر آن از ابصار مخفی و مستور است و آنچه به ظاهر مشهود است نفوس انسانی است که باطن و سریرتشان نامعلوم و مبهم است که آیا از ابرارند یا از اشرار. این اسم بر هردو اطلاق می‌شود زیرا طینت هردو از "مارج من نار" می‌باشد.^{۵۲} نام جن در مرتبه اول به نفوس مؤمنه موقنه گفته می‌شود زیرا ایشان از نار کلمه ربانیه و محبت الهیه خلق شده‌اند و آتش محبت و عشق الهی چنان جنبش و حرکتی در وجودشان آفرید که هر مانع و رادعی را در این سیل به مانند برق لامع و سیف قاطع از میان برمی‌دارند. ایضا وصف جن در حق نفوسی آمده که در ایمان به مظهر الهی از نفوس سائره سبقت داشته‌اند. این سبقت در اثر شدت حرکت از نار موقده الهیه در قلوب ایشان است. این نفوس به عشق و محبت حضرت رحمن در سوز و گدازند و در همه حال از ارکان وجودشان زفرات آه و انین محبت و مودت مشهود و نمایان است. این تفسیر حقیقی کلمه جن است و لکن مجازاً به نفوس غیرمؤمنه در مقام اعراض و اعتراض و استکبار نیز گفته می‌شود، چنانچه در قرآن نازل قوله الحق: "قُلْ أَحْيَ إِلَىٰ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا"^{۵۳} تا آیه ۱۱ "وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا"^{۵۴}.

باری آنچه که ذکر شد فقط چند نمونه به عنوان مثال حضور یاران عزیز تقدیم شد و مسلماً برای آشنائی با مفاهیم واقعی آیات قرآنی و احادیث اسلامی و درک رموز و اسرار نهفته در آن می‌بایست آثار دیگر قلم میثاق بررسی می‌شد که متأسفانه در این دقائق معدود میسر نمی‌گردد. از این جهت از یاران گرمی دعوت می‌شود که با زیارت این گونه آثار مذاق جان را شیرین کنند و حظ موفور برند.^{۵۵}

کتاب شناسی

- ۱- امر و خلق، فاضل مازندرانی، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، آلمان، ۱۴۱ بدیع، چاپ سوم، جلد ۱ و ۲.
- ۲- مائده آسمانی، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه مطبوعات امری، طهران ۱۲۹ بدیع، جلد ۲ و ۵ و ۹.
- ۳- مکاتیب عبدالبهاء، الجزء الثانی - تاریخ و محل چاپ نامعلوم.
- ۴- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی،

آلمان، ۱۵۷ بدیع، چاپ اول، جلد ۴، و جلد ۳، ۱۴۹ بدیع.

۵- من مکاتیب عبدالبهاء من منشورات دار النشر البهائیه فی البرزیل، ۱۳۹ بدیع.

یادداشتها و مأخذ

- ۱- ن. ک. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۲۹، و نیز مائده آسمانی ج ۲، ص ۳۴.
- ۲- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۹۲.
- ۳- سوره الحجر، آیه ۸۷. ترجمه: ای محمد همانا ما هفت آیه با ثنا (در سوره حمد) و این قرآن با عظمت را بر تو فرستادیم.
- ۴- ن. ک. مائده آسمانی، ج ۲، ص ۷۴.
- ۵- ن. ک. من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۲۸.
- ۶- سوره بقره، آیه ۲۶۰: "و إذ قال إبراهيم رب أرني كيف تحي الموتى قال أولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي." ترجمه: و چون گفت ابراهیم بار پروردگارا بمن بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد، خداوند فرمود باور نداری؟ گفت آری، لیکن خواهیم تا به مشاهده آن دلم آرام گیرد.
- ۷- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، چاپ آلمان، ج ۳، ص ۹۴.
- ۸- مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۶۲.
- ۹- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، چاپ آلمان، ج ۳، ص ۹۵.
- ۱۰- ن. ک. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۹۵، ۹۶، ۱۱۱.
- ۱۱- سوره التین، آیه های ۲ و ۴. ترجمه: که ما انسان را در (مقام) احسن تقویم بیافریدیم، سپس به اسفل سافلین برگردانیدیم.
- ۱۲- سوره شعراء، آیه ۲۲۷. ترجمه: مگر آنان که اهل ایمان و نیکوکار بودند.
- ۱۳- سوره مؤمنون، آیه ۱۴، ترجمه: آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده.
- ۱۴- سوره فصلت، آیه ۳۰. ترجمه: آنان که گفتند محققا پروردگار ما خداست و بر این ایمان پایدار ماندند فرشتگان بر آنها نازل شوند.

- ۱۵- سورة الرعد، آیه ۱۱. ترجمه: خدا حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر دهند.
- ۱۶- سورة الفجر، آیه‌های ۱ و ۲. ترجمه: قسم به صبحگاه، و قسم به شب اول ذیحجه.
- ۱۷- سورة عصر، آیه‌های ۱ و ۲. ترجمه: قسم به عصر (نورانی رسول یا دوران ظهور ولی عصر) که انسان همه در خسارت و زیانست.
- ۱۸- سورة الليل آیه‌های ۱ و ۲. ترجمه: قسم به شب هنگامی که بپوشاند و قسم به روز هنگامی که روشن سازد.
- ۱۹- رجوع کنید به سوره های الشمس، الليل، و الضحی.
- ۲۰- ن. ک. امر و خلق، ج ۲، ص ۱۹۵.
- ۲۱- سورة اعراف، آیه ۱۴۲ (یا ۱۳۸؟) ترجمه: و با موسی سی شب وعده و قرار نهادیم. چون پایان یافت ده شب دیگر بر آن افزودیم تا آنکه زمان وعده به چهل شب تکمیل شد.
- ۲۲- سورة روم، آیه ۱۹. ترجمه: آن خدائی که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون آورد.
- ۲۳- سورة فاطر، آیه ۱۸. ترجمه: هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نگیرد.
- ۲۴- سورة نساء، آیه ۹. ترجمه: و باید بندگان از مکافات عمل خود بترسند (و با یتیمان مردم نیک رفتار باشند). کسانی که می ترسند کودکان ناتوان از آنها باقی ماند و زیردست مردم شوند پس باید از خدا بترسند و سخن به اصلاح و درستی گویند.
- ۲۵- ن. ک. من مکاتیب عبدالبهاء، چاپ دار النشر البهائیه فی برازیل، ۱۹۸۲، لبنان، ص ۲۹۳.
- ۲۶- ترجمه: انسان بدبخت از همان زمانی که در شکم مادر است بدبخت است، و انسان خوشبخت از همان وقتی که در شکم مادر است خوشبخت است.
- ۲۷- ن. ک. مکاتیب عبدالبهاء، ص ۱۶۰.
- ۲۸- سورة الشمس، آیه ۱۱. ترجمه: طایفه ثمود از سرکشی تکذیب کردند، هنگامی که شقی ترینشان برانگیخته شد، و رسول خدا به آنها گفت این ناقه آیت خداست و آن را سیراب گردانید، پس او را تکذیب کردند و ناقه او را هم پی کردند. خدا آنان را به کیفر گناهانشان هلاک و شهرشان را با خاک یکسان کرد، و هیچ باک از هلاک آنها نداشت.
- ۲۹- ن. ک. من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۸۲.

- ۳۰- مائده آسمانی، اشراق خاوری، مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع، ج ۲، ص ۹۹.
- ۳۱- سورة الحاقة، آیه ۱۷. ترجمه: و فرشتگان بر اطراف آسمان (منتظر فرمان حق) باشند و عرش پروردگارت را در آن روز هشت ملک بگیرند.
- ۳۲- ن. ک. من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۸۲.
- ۳۳- ن. ک. مائده آسمانی، ج ۵، ص ۹۸ و ج ۲، ص ۸.
- ۳۴- ن. ک. قاموس ایقان، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۸ بدیع، ج ۲، ص ۱۱۰۶.
- ۳۵- ن. ک. من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۷۵.
- ۳۶- سورة طه، آیه های ۱۲۱ و ۱۱۵. ترجمه: و آدم نافرمانی خدای خود کرده و گمراه شد و ما با آدم عهدی بستیم و در آن عهد او را استوار و ثابت قدم نیافتیم.
- ۳۷- سورة انبیاء، آیه ۸۷. ترجمه: و یاد آر حال یونس را هنگامی که از میان قوم خود غضبناک بیرون رفت و چنین پنداشت که ما هرگز او را در مضیقه و سختی نمی‌افکنیم تا آنکه به ظلمات دریا و شکم ماهی در شب تار گرفتار شد. آنگاه در آن ظلمتها فریاد کرد که الهها خدائی بجز ذات یکتای تو نیست تو از شرک و شریک و هر عیب و آلایش پاک و منزهی و من از ستمکارانم.
- ۳۸- سورة فتح آیه های ۱ و ۲. ترجمه: ما تو را به فتح آشکاری در عالم فیروز میگردانیم تا از گناه گذشته و آینده تو درگذریم.
- ۳۹- سورة عبس، آیه های ۱ و ۲. ترجمه: چرا عبوس و ترش رو گشت چون آن مرد نابینا حضورش آمد.
- ۴۰- سورة الضحی، آیه ۷. ترجمه آیه های ۶ و ۷: آیا خدا تو را یتیمی نیافت که در پناه خود جای داد و تو را ره گم کرده یافت رهنمائی کرد.
- ۴۱- سورة الشرح، آیات ۱، ۲ و ۳. ترجمه: آیا ما تو را شرح صدر اعطا نکردیم، و بار سنگین گناه را از تو دور نداشتیم، در صورتیکه آن بار سنگین ممکن بود پشت تو را گران دارد.
- ۴۲- من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۷۵.
- ۴۳- مائده آسمانی، ج ۹، ص ۲.
- ۴۴- سورة ص، آیه ۳۵. ترجمه: عرض کرد (حضرت سلیمان) بارالها بلطف و کرمت از خطای من درگذر و مرا ملک و سلطنتی عطا فرما که پس از من احدی لایق آن نباشد.

- ۴۵- نقل از مائده آسمانی، ج ۹، ص ۲۰.
- ۴۶- مائده آسمانی، ج ۹، ص ۴۶.
- ۴۷- مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۵.
- ۴۸- ن. ک. من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۶۷ و ص ۸۶.
- ۴۹- سورة فاطر، آیه ۱. ترجمه: سپاس خدای را است که آفریننده آسمان و زمین است و فرشتگان را رسولان پیمبران خود گردانید و دارای دو وسه و چهاربال و پر (قدرت) قرار داد.
- ۵۰- مائده آسمانی، ج ۲، ص ۴۶.
- ۵۱- سورة رحمان، آیه ۱۵. ترجمه: و جنیان را از رخشنده شعله آتش خلق کرد.
- ۵۲- ن. ک. مائده آسمانی، ج ۲، صص ۴۳ و ۷۱.
- ۵۳- سورة جن، آیه ۱. ترجمه: ای رسول ما بگو مرا وحی رسیده که گروهی از جنیان آیات قرآن را استماع کرده‌اند و گفته‌اند که ما از قرآن آیات عجیبی می‌شنویم.
- ۵۴- سورة جن، آیه ۱۱. ترجمه: و همانا برخی از ما صالح و برخی بر خلاف آن عقیده و اعمال ما هم بسیار متفرق و مختلف است.
- ۵۵- ترجمه آیات قرآنی منقول از کتاب قرآن کریم ترجمه مهدی الهی قمشه ای، از انتشارات پیری، چاپ طهران می باشد.